

گرایش فرهنگی اشکانیان: یونانی‌مآبی یا ایران‌گرایی

علی رحمانی

گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر، ایران

نادره نفیسی (نویسنده مسئول)

گروه فرهنگ و زبانهای باستانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر، ایران

سلیمان امین زاده

گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر، ایران

فرزاد مافی

گروه باستانشناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر، ایران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱. دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات

سال ۱۶- شماره ۶۲- پاییز ۱۴۰۰- ص ۴۳۴-۴۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۱۴

چکیده

اصطلاح «هلنیسم» (یونانی‌مآبی) نخستین بار از سوی «یوهان گوستاو دروین»، مورخ و سیاستمدار آلمانی قرن نوزدهم مطرح شد. از آن زمان تاکنون، این اصطلاح و دیدگاه‌های گوناگون برخاسته از آن محل بحث و مناقشه بسیار بوده است. به عقیده دروین، هلنیسم پدیده‌ای بود که در اثر فتوحات و لشکرکشی‌های اسکندر به کشورهای مشرق‌زمین، و از تأثیر و تأثر فرهنگ یونانی و فرهنگ ملت‌های مغلوب پدید آمده بود. اعتقاد به تأثیر گسترده و همه‌جانبه فرهنگ هلنیستی در دوره اشکانی در ایران و ارمنستان از مسائل بحث‌انگیزی است که همواره از سوی پژوهشگران غربی به گونه‌ای بسیار اغراق‌آمیز مطرح شده است. با این حال، به‌تازگی نشانه‌های تغییر در تاریخ‌نگاری دوره اشکانی پدیدار شده است. این امر به دلیل نقد منابع و متون مؤلفان کلاسیک است و به تدریج به سوی اصلاح نگرش‌های سده نوزدهم پیش می‌رود. نگارندگان این مقاله کوشیده‌اند با بررسی اجمالی پیشینه اصطلاح هلنیسم و سپس جستجوی ردپای این فرهنگ در دوره اشکانیان به ارزیابی و نقد این تفکر بپردازند.

واژگان کلیدی: هلنیسم، سلسله اشکانی، فرهنگ ایرانی، منابع غربی، زبان پارسی

مقدمه

اصطلاح «هلنیسم» (یونانی‌مآبی) نخستین بار از سوی یوهان گوستاو درویزن (۱۸۰۸-۱۸۰۴) مورخ و سیاستمدار آلمانی قرن نوزدهم مطرح شد. از آن زمان تاکنون، این اصطلاح و دیدگاه‌های گوناگون برخاسته از آن محل بحث و مناقشه بسیار بوده است. به عقیده درویزن، هلنیسم پدیده‌ای بود که در اثر فتوحات و لشکرکشی‌های اسکندر به کشورهای مشرق‌زمین، و از تأثیر و تأثر فرهنگ یونانی و فرهنگ ملل مغلوبه پدید آمده بود. پس از درویزن دانشمندان بسیاری در صدد شرح و تفسیر و آرای او از منظرهای گوناگون اقتصادی و سیاسی برآمدند (Tarn, ۱۹۲۷؛ Rostovtzeff, ۱۹۴۱).

در دوره اشکانیان، جلوس مهرداد اول (سال ۱۷۱ پیش از میلاد) بر تخت سلطنت، دروازه‌ای رو به دنیایی جدید گشود که تاریخ‌نگاران از آن با عنوان «دوره یونان‌دوستی» یاد می‌کنند. این دوره که تا قرن دهم میلادی ادامه یافت، دوره تأثیر فرهنگ یونانی بر شئون مختلف زندگی به‌ویژه در عرصه هنر بود (گیرشمن ۱۳۸۵: ۶۹).

توسعه و رشد قدرت اشکانیان در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی در دور مهرداد اول اتفاق افتاد. مهرداد به یاری سپاه خویش بر به پادشاهی یونانی - بلخی که دوره ضعف و فتور را می‌گذرانید حمله کرد و استقلال خود را از سلوکیان اعلام نمود. مهرداد برای نشان دادن استقلال کامل خود، شروع به ضرب سکه با تصویر خویش همراه با تاج پادشاهی کرد. در پشت سکه‌ها نیز تصویری از ارشک جد اعلائی اشکانیان به چشم می‌خورد که با کمانی در دست بر أمفالوس (مذبح نیمکره‌ای) جلوس کرده بود. این سکه‌ها تقلیدی تام و تمام از سکه‌های سلوکی بود که آپولو را با همان هیئت به عنوان جد اعلائی سلوکیان به تصویر می‌کشید. این دوره هلنی‌مآبی حدود ۱۴۰ سال به طول انجامید و در سال ۳۱ پیش از میلاد وارد مرحله جدیدی شد. در این دوره اوکتاویان، امپراتور روم بود و فرهاد چهارم اشکانی نیز به یاری همسایگان شرقی، یعنی سکاها قدرت را بازپس گرفته بود. اوکتاویان که پس از پیروزی بر اوگستوس، فرمانروای بلامنازع روم شده بود با فرهاد چهارم پیمان دوستی بست و به جنگ با پارت‌ها خاتمه داد (همان: ۶۹-۷۸). از حدود سال دوم میلادی مرحله تازه‌ای در تاریخ اشکانیان آغاز شد که می‌توان از آن به دوره یونان ستیزی تعبیر کرد. درک

بهتر این دوره و چگونگی ظهور آن منوط به درک اصولی است که باید آن ذیل عنوان «اصول و هنجار اشکانی» (Parthian ethos) فهم و شرح کرد.

برای فهم بهتر هلنیسم باید توجه داشت که تلفیق فرهنگ شرق و غرب در یونان در شرایطی اتفاق افتاد که فرهنگ یونانی از نظر مبانی فلسفی و ایدئولوژیک دستخوش دگرگونی‌های فراوانی شده بود. از سوی دیگر، فرهنگ کشورهای مشرق‌زمین نیز راه تحول و دگرگونی می‌پیمود. بنابراین نباید فراموش کرد که در دوره هلنیسم، ما با آمیختگی و تلفیق فرهنگ‌های گوناگون مواجه هستیم و نه تأثیر صرف فرهنگ یونانی بر فرهنگ کشورهای شرقی. به بیان دیگر، «جهانگشایی‌های اسکندر، زبان، هنر، علم، ادب و فلسفه یونانی را در سراسر جهان اشاعه داد، ولی وی و جانشینانش بسیار چیزها از کشور و اقوام مغلوب اخذ کردند و فرهنگی تلفیقی از عناصر یونانی و بیگانه پدید آوردند که صفت «هلنی مآبانه» گرفت» (سیاهپوش، ۱۳۹۴: ۵۷).

اغلب مستعمرات اسکندر در بابل و سرزمین‌های ایرانی قرار داشتند و تازه‌واردان یونانی و مقدونی پس از فتح این سرزمین‌ها در کنار بومیان این مناطق یعنی ایرانیان و بابلی‌هایی ساکن شدند که هم جمعیت آنها از فاتحان بیشتر بود و هم از نظر مدنی از حقوقی مشابه همتایان یونانی خویش برخوردار بودند (۲۲-۳۵: Olbrycht, ۲۰۱۱). با این حال پژوهشگران غربی اغلب به دنبال انکار نقش برجسته ایرانیان و بابلی‌ها در شکل‌گیری هلنیسم در ایران، آسیای میانه و بین‌النهرین بوده‌اند.

پیشینه پژوهش

بیشتر کتاب‌ها و مقالاتی که به تأثیر فرهنگ هلنیستی در دوره اشکانیان پرداخته‌اند به زبان‌های اروپایی تألیف شده‌اند و سهم پژوهشگران ایرانی در این حوزه بسیار اندک است. از معدود مقالاتی که درباره موضوع مذکور تألیف شده است می‌توان به مقاله «اشکانیان و سنت‌های کهن ایرانی: پای‌بندی یا عدم تقید اشکانیان به سنت‌ها و موارث فرهنگ ایرانی» تألیف روزبه زرین‌کوب و فرشید نادری (۱۳۹۳) اشاره کرد که نویسندگان آن کوشیده‌اند با بررسی منابع و شواهد موجود، خطوط اصلی استمرار و تداوم سنن ایرانی را از دوره‌های کهن تا عصر اشکانی ترسیم کنند. عباسعلی رستمی‌نسب (۱۳۸۹) نیز در مقاله‌ای زیر عنوان «دوران آشفستگی فرهنگ و تربیت ایران باستان

(یونانی مآبی)» به این نتیجه رسیده است که اسکندر و جانشینان او برای یونانی مآب نمودن فرهنگ ایرانی تلاش کردند، ولی فقط تا حدی توانستند این فرهنگ را تحت تأثیر قرار دهند. روزبه زرین کوب و علی علی بابایی در منی (۱۳۹۲) در مقاله «مطالعه تطبیقی ساختار اجتماعی ایران و قفقاز در دوره‌های اشکانی و ساسانی با تکیه بر منابع تاریخی قفقازی» با بررسی آثار مورخان ارمنی و گرجی مانند موسی خورنی، پاستوس بوزند، غازار پارپتسی و ... به توصیف ساختار جوامع قفقازی در روزگار باستان پرداخته‌اند. محمد ملکی (۱۳۹۶) نیز در مقاله «ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ارمنستان در دوران اشکانیان ارمنستان» تأثیر اشکانیان را در ساختار سیاسی و سلسله مراتب اداری و تا حدی طبقات اجتماعی ارمنستان بررسی کرده است. دیگر مقالات و کتاب‌های نگاشته شده به زبان فارسی، بیشتر به شکل‌گیری پادشاهی اشکانی و مسایل سیاسی و اقتصادی آن دوره پرداخته‌اند (برای آگاهی بیشتر درباره پژوهش‌های مذکور، نک. قدرت دیزجی / ملکی، ۱۳۹۸: ۱۶۲-۱۶۴).

نگارندگان در این مقاله کوشیده‌اند به دو سؤال اصلی زیر پاسخ دهند: آیا مواجهه اشکانیان با فرهنگ یونانی مواجهه‌ای از سر تسلیم و شیفتگی بوده است؟ اگر پاسخ به سؤال بالا منفی است، اشکانیان در جذب فرهنگ یونانی به چه محدودیت‌هایی قائل بوده‌اند؟

بحث

هلیسم در منابع غربی

جانبداری از فرهنگ یونانی در منابع غربی بسیار ریشه‌دار است و قدمتی به درازای تاریخ دارد. پلوتارک (یونانی: Πλούταρχος)، مورخ یونانی سده نخست میلادی درباره گرایش و علاقه اشکانیان به فرهنگ یونانی مطالب متعددی نگاشته و آرای او از سوی محققان غربی به گونه‌ای اغراق‌آمیز به آثار پژوهشی راه پیدا کرده است. از نگاه پلوتارک یونانیان تنها مردم متمدن جهان باستان بوده‌اند؛ پارت‌ها نیز در نگاه او مردمی وحشی (بربر)، فاسد و مغرور بوده‌اند که تحت تسلط حاکمانی مستبد می‌زیسته‌اند. پلوتارک در این مسیر متعصبانه تا جایی پیش رفته است که حتی رومیان را نیز تنها به دلیل تأثیر عمیقی که از آداب و رسوم و فرهنگ یونانی گرفته‌اند از این حکم کلی مستثنی می‌کند (Schmidt ۲۰۰۴، ۲۲۷-۲۳۵: Wolski ۱۹۶۶، ۶۵-۶۷). البته نباید فراموش کرد که اشراف اشکانی

و بزرگان سلسله آرشاکونی با زبان یونانی به خوبی آشنا بوده و حتی به خواندن ادبیات یونانی علاقه داشته‌اند، به عنوان مثال، به گزارش پلوتارک، اُرد دوم (اشک سیزدهم) با زبان و ادبیات یونانی به خوبی آشنا بود و یا دوست و متحد او، آرتاوازد دوم پادشاه ارمنستان، به سبک یونانیان تراژدی‌هایی به این زبان خلق کرد (Wiesehöfer, ۲۰۰۰: ۷۰۳-۷۲۱).

در برخی از سکه‌هایی که از دوره اشکانی به جا مانده، لقب «یونان‌دوست» یا «خواه یونان» (انگلیسی: Philhellene؛ یونانی: φιλέλλην) دیده می‌شود؛ پادشاهان اشکانی در ضرب سکه، برای اشاره به خود از این اصطلاح استفاده می‌کرده‌اند. ولی با وجود استفاده از چنین القابی و با در نظر گرفتن آشنایی عمیق برخی از پادشاهان اشکانی با فرهنگ و ادب یونان، نخبگان اشکانی و خاندان‌های پادشاهی نمایندگان فرهنگ اصیل ایرانی و در بسیاری از سنت‌ها و امدار هخامنشیان و مردم استپ‌های آسیای مرکزی بودند (Olbrycht, ۲۰۰۳).

مشکلی که در اینجا به چشم می‌خورد استنباط اشتباه از گرایش پادشاهان اشکانی به فرهنگ یونانی است. از نظر بسیاری از پژوهشگران علاقه‌مندی به فرهنگ یونان مساوی است با از خود بیگانگی فرهنگی و تسلیم بی‌چون و چرای مردم شرق در برابر فرهنگ یونان. در حالی که اولاً علاقه به فرهنگ یونان به هیچ وجه مترادف با جانبداری سیاسی از یونان در عالم سیاست دنیای باستان نیست و از سوی دیگر، همان‌طور که پیشتر اشاره شد فرهنگ یونانی پس از تلفیق و اختلاط با فرهنگ مشرق زمین چهره دیگری پیدا کرد که با چهره پیشین آن از بسیاری جهات متفاوت بود. به بیان ساده‌تر، پذیرش فرهنگ و تمدن بیگانه از سوی یک قوم وحشی و بیابانگرد به هیچ وجه قابل قیاس با تلفیق فرهنگ یونان و ایران نیست. چنین مقایسه‌ای قطعاً نتیجه خطاهای فاحش روش‌شناختی است.

برخی از پژوهشگران غربی مانند ولسکی نیز با بهره‌گیری از منابع یونانی و رومی در کنار منابع ایرانی کوشیده‌اند که سیاست‌های فرهنگی اشکانیان را در راستای سیاست‌های شرقی و برگرفته از سنن هخامنشی معرفی کنند. ولسکی معتقد است که اشکانیان به دنبال فاصله گرفتن از یونانی‌گرایی و نزدیک شدن به سنت‌های کهن ایرانی به‌ویژه هخامنشی بوده‌اند (ولسکی، ۱۳۸۶: ۸۲-۸۲). ولی به

نظر می‌رسد که در این باره نیز باید با احتیاط بیشتری عمل کرد؛ زیرا به‌سختی بتوان چنین سیاست‌هایی را برنامه‌ریزی شده و درازمدت تلقی کرد. شاید بهتر باشد این گونه اقدامات را دارای سرشتی ایرانی و در راستای سنت‌های کهن ایرانی قلمداد کرد (زرین‌کوب/ نادری، ۱۳۹۳: ۴۷-۴۸).

کاوش‌های باستان‌شناسی شهر نسا

شهر باستانی نسا که امروز در کشور ترکمنستان واقع شده است، از شهرهای باستانی خراسان بزرگ است که در زمان اشکانیان از مراکز مهم شهری به شمار می‌رفته است. یکی از دلایلی که همواره برای نشان دادن نفوذ فرهنگ هلنیستی در دوره اشکانیان ذکر شده مواد باستان‌شناختی به‌دست‌آمده از همین کاوش‌هاست؛ چرا که در مجسمه‌سازی، معماری و ریتون‌های آن دوره ردپای فرهنگ یونانی به‌خوبی آشکار است. ولی به دلایلی پذیرش بی چون و چرای چنین فرضیه‌ای با موانع بسیاری مواجه است:

نخست اینکه اشیاء به دست آمده از این شهر باستانی مانند ریتون‌ها ممکن است از جایی دیگری به نساء منتقل شده باشند؛ به عنوان مثال، ممکن است جزء غنایم جنگی باشند و یا برای پیشکش به تازه‌واردان یونانی و بر اساس سلیقه آنها ساخته شده باشند (Bernard, 1985: 90). برای فهم بهتر این مطلب می‌توان از چگونگی شکل‌گیری برخی از آثار ادبی یاری طلبید. مثلاً قصیده ترسائیه خاقانی که در خطاب به آندرونیکوس کمننوس (۱۱۸۵-۱۱۸۳ م)، امپراتور روم شرقی سروده شده مشحون از اصطلاحات مسیحی است و به همین دلیل به قصیده «ترسائیه» مشهور شده است، ولی به هیچ روی نمی‌توان آن را حاصل تأثیرپذیری خاقانی از آیین مسیحیت دانست، علت استفاده از اصطلاحات مسیحی در این قصیده صرفاً به دلیل مخاطب مسیحی آن و نشان دادن آگاهی شاعر از این آیین و تحت تأثیر قرار دادن ممدوح است.

از سوی دیگر، برخی از مجسمه‌ها نیز قطعه‌ای از یک اثر بزرگتر بوده‌اند که صرفاً برای یادبود غلبه اشکانیان بر سلوکیان ساخته شده‌اند. در کنار آثار هنری یونانی، شمار مجسمه‌هایی نیز که کاملاً رنگ و بوی ایرانی دارند و خدایان و بزرگان و پادشاهان ایرانی را به تصویر می‌کشند اندک نیست.

نوشته‌هایی نیز که از شهر نسا به دست آمده بر روی کوزه‌هایی بوده است که برای حمل شراب از آنها استفاده می‌شده و شامل نام‌های اشخاص، جای‌ها، وزن و تاریخ (روز و ماه و سال) است. بعضی از این سفال‌نوشته‌ها به عنوان پیش‌نویس نامه نیز به کار می‌رفته‌اند (تفضلی، ۱۳۷۶: ۷۶-۷۷). در این اسناد تاریخی نیز که اغلب متعلق به سده نخست پیش از میلاد هستند نه تنها هیچ اشاره‌ای به یونانی‌ها نشده، بلکه آیین‌های مذهبی و تقویم استفاده شده در این اسناد منحصرأ ایرانی است. خلاصه بحث اینکه در مورد اسناد نسا نیز تأثیر فرهنگ یونانی کاملاً محدود است و به هیچ وجه عمیق و همه‌جانبه نیست.

زبان یونانی در دوره اشکانی

هیچ نوشته ادبی به زبان پارسی یا همان پهلوی اشکانی از دوره اشکانیان بر جای نمانده است. در این دوره، اسناد و نامه‌ها و فرامین در آغاز به زبان آرامی که زبان اداری دوره هخامنشیان بود نوشته می‌شد (صادقی، ۱۳۵۷: ۵). سپس از حدود نیمه دوم قرن اول پیش از میلاد، زبان پارسی و خط آن که از خط آرامی اقتباس شده بود جای زبان آرامی را گرفت. علاوه بر آرامی، زبان یونانی نیز یکی از زبان‌های رسمی امپراتوری اشکانی بود. در این دوران سکه‌ها را نخست به رسم سلوکیان به زبان یونانی ضرب می‌کردند، ولی از حدود نیمه قرن اول میلادی زبان پارسی به جای آن به کار گرفته شد. اردوان سوم نامه خویش را خطاب به مردم شوش به رسم سلوکیان به زبان یونانی نوشته است و دو سند چرم‌نوشته اورامان و یک چرم‌نوشته مکشوف در دورا اوروپوس (Dura Europos) نیز به زبان یونانی است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۷۵). در واقع در دوره نخست شاهنشاهی اشکانی، زبان آرامی میراث دوره هخامنشی و زبان یونانی نیز یادگار دوره سلوکیان بود و ضرب سکه به زبان یونانی نیز از سویی برای حفظ سنت رایج در دوره سلوکیان و از سوی دیگر به دلیل فقدان خط در زبان پارسی بود. ولی بر روی همین سکه‌ها نیز عنوان «پادشاه پادشاهان» (βασιλεύς βασιλέων) ضرب شده است که به وضوح نشان دهنده پیوندهای سیاسی و فرهنگی اشکانیان و هخامنشیان است و به احتمال بسیار متعلق به دوران مهرداد دوم است (Wolski, ۱۹۸۸: ۱۶۵). نوشته‌های سکه‌های دو پادشاه نخست اشکانی که به زبان و خط آرامی است نشان می‌دهد که اشکانیان با استفاده از زبان آرامی در

پی آن بوده‌اند که به سنت دوره هخامنشی وفادار بمانند. حال ممکن است در اینجا این سؤال مطرح شود که اگر اشکانیان به ایران‌گرایی گرایش داشته‌اند چرا از آغاز به زبان پارسی به عنوان زبان رسمی امپراتوری اشکانی رسمیت نبخشیدند؟ پاسخ به این سؤال چندان دشوار نیست؛ باید توجه داشت پادشاهی نوپای اشکانی در در طول مدتی کوتاه فرصت نداشت که بتواند یک زبان ایرانی را به پختگی برساند و از آن برای انجام امور دیوانی در سراسر امپراتوری خویش استفاده کند (برای آگاهی بیشتر، نک. ولسکی، ۱۳۸۶: ۸۳). به طور کلی گرچه زبان یونانی در در ایران دوره اشکانیان و سایر کشورهای مشرق‌زمین به عنوان زبان میانجی یا واسطه (*lingua franca*) به کار می‌رفت، ولی بعدها در داخل نظام دیوان‌سالاری اشکانیان، زبان پارسی (پهلوی اشکانی) که از شاخه زبان‌های شمال غربی است بیش از همه مورد استفاده قرار گرفت (دیاکونوف، ۱۳۴۶: ۳۴۷).

افزون بر این، پلوتارک آورده است که اُرد پادشاه اشکانی هنگامی که در ارمنستان مهمان آرتاوازد پادشاه ارمنستان بود نمایش باکانت‌ها (*Bacchantes*) اثر اورپید (*Euripides*) یونانی را تماشا می‌کرد. با این همه دلیلی در دست نیست که زبان و ادبیات یونانی از محیط دربارها و میان اشراف به میان عموم مردم راه یافته باشد (تفضلی، همان جا). زبان یونانی در این دوره چه در ایران و چه در ارمنستان زبان طبقه ممتاز (*élite*) جامعه بوده و در میان مردم عادی همان نقل‌ها و قصه‌ها و داستان‌های ایران باستان رواج داشته است و این نقل‌ها و داستان‌ها نیز توسط گوسان‌ها (*gōsān*) که شاعران و موسیقی‌دانان دوره گردی بوده‌اند سینه به سینه حفظ و نقل می‌شده است. واژه گوسان نیز در همین زمان به زبان ارمنی نیز راه یافته و نشان‌دهنده آن است که این سنت در آنجا نیز رواج داشته است. نکته جالب توجه اینکه تا پیش از کشف واژه پارسی *gws'n/gōsān* در یک متن مانوی، کهن‌ترین شاهد کاربرد این واژه متعلق به زبان ارمنی بود. واژه گوسان در زبان و ادبیات ارمنی از بدو ابداع خط ارمنی در قرن ۵ میلادی به کرات در این زبان به کار رفته است. واژه گرجی *mgosani* نیز احتمالاً کلمه دخیلی است که از طریق زبان ارمنی به گرجی رسیده است (Asatrian, ۲۰۱۳: ۱۰۵).

هنگامی که پادشاهی اشکانی در ایران مستقر شد، زبان رسمی متداول در امور سیاسی و دیوانی، زبان یونانی بود که اسکندر و جانشینان او یعنی سلوکیان به ایران آورده بودند. به همین سبب، زبان یونانی تا مدت‌ها پس از استقرار اشکانیان در نوشته‌های رسمی و سکه‌ها به کار می‌رفت (صادقی، ۱۳۵۷: ۸). اما در زمان بلاش اول (۵۱-۷۷ یا ۷۸ میلادی) ایران دوستی جای یونان دوستی را گرفت و وی الفبا و زبان پارسی (پهلوی اشکانی) را به جای الفبا و زبان یونانی به کار گرفت. طبق روایات زردشتی به دستور بلاش اول، اوستا را که پس از هجوم اسکندر به ایران پراکنده شده بود، گردآوری کردند. از این زمان، زبان یونانی اهمیتی را که در دوره سلوکی و نیمه اول پادشاهی اشکانی به دست آورده بود، از دست داد (ابوالقاسمی، ۱۳۹۲: ۷۶).

با وجود این، برای داوری درباره مسئله زبان در عصر اشکانی، مشکل اصلی این است که از آثار نوشته شده به الفبای پارسی (پهلوی اشکانی) به جز سفالینه‌های نسا (از سده اول پیش از میلاد)، قبالة اورامان (از سال ۸۸ پیش از میلاد مسیح) و کتیبه اردوان پنجم (سلطنت: از حدود ۲۱۳ تا ۲۲۴ میلادی) اثر مهمی که مربوط به زمان خود اشکانیان باشد در دست نیست (نک. همان: ۹۴). ولی نکته شایان توجه این است که نخستین پادشاهان اشکانی، مانند شاپور و نرسه، اغلب کتیبه‌های خود را علاوه بر فارسی میانه به پارسی و یونانی نیز نوشته‌اند و دلیل این امر چیزی نیست جز رواج زبان پارسی در قسمتی از قلمرو حکومت ساسانیان و اهمیتی که این زبان تا آن دوره داشته است (صادقی، ۱۳۵۷: ۸).

پروپاگاندايي که درباره یونانی‌مآبی اشکانیان و سایر مردم مشرق‌زمین رواج پیدا کرده از سوی برخی محققان غربی نیز به چالش کشیده است (Wolski, ۱۹۸۹). برای فهم بهتر این مسئله باید نگاهی بیندازیم به پیشینه زبان رسمی ایران از دوره هخامنشیان تا دوره پارت‌ها. در عصر هخامنشی زبان رسمی و دیوانی این منطقه گسترده زبان آرامی بود زیرا دبیران پادشاهی هخامنشی از مردم بین‌النهرین بودند و زبان آرامی را که از مدت‌ها قبل در امور دیوانی به کار می‌رفت حفظ کرده بودند. این زبان در سده‌های هفتم و هشتم پیش از میلاد زبان بین‌المللی منطقه‌ای بود که امروز خاورمیانه نامیده می‌شود. بخشی از عهد عتیق، تلمود بابلی و و تلمود اورشلمی نیز به زبان آرامی نوشته شده است.

زبان مسیح (ع) و حواریون او نیز آرامی بوده است. هخامنشیان در کنار زبان آرامی از زبان فارسی (که امروز فارسی باستان نامیده می‌شود) و زبان‌های اکدی، عیلامی و یونانی هم استفاده می‌کردند. هخامنشیان در مقام یک امپراتوری و برای اداره یک سرزمین وسیع، زبان آرامی را به عنوان زبان رسمی به کار گرفتند و آن را در تمام دوره حکومت و در همه سرزمین‌های تحت حکومت خود به کار بردند. این زبان نیز مانند زبان‌های دیگر گویش‌های مختلفی داشته است، گویشی را که در امپراتوری هخامنشی به کار می‌رفته مارکوارت، ایرانشناسی آلمانی، «گویش امپراتوری» نامیده است (صادق، ۱۳۵۷: ۵؛ ابوالقاسمی، ۱۳۹۲: ۱۰۰). ولی با سقوط هخامنشیان و روی کار آمدن سلوکیان، زبان آرامی کارکرد خود را برای اداره این سرزمین از دست داد و دلیل آن هم واضح است؛ اسکندر برای حکمرانی بر این سرزمین وسیع نمی‌توانست از زبانی استفاده کند که خود با آن بیگانه بود. بنابراین زبان یونانی نیز در کنار آرامی قوت گرفت و به زبان اول سلوکیان بدل شد. در نیمه نخست حکومت اشکانی نیز همچنان جایگاه خود را حفظ کرد تا همان طور که پیشتر گفته شد زبان پارسی (پهلوی اشکانی) جای آن را گرفت.

نکته دیگر آنکه در مطالعات تاریخی همواره باید با زبان به کار رفته در کتیبه‌ها با احتیاط برخورد کرد؛ زبان و محتوای کتیبه‌ها هیچ‌گاه مسائل فرهنگی و اجتماعی جامعه را نمایندگی نمی‌کنند. برای قضاوت در مورد تأثیرات فرهنگی اقوام و ملل گوناگون بهترین رویکرد استفاده از زبان‌شناسی تاریخی است. برای مثال، گستره نفوذ زبان پارسی و قدرت فرهنگی آن را می‌توان بر پایه تأثیری که بر گویش‌های گوناگون آرامی (آرامی یهودی، آرامی مندایی، آرامی مسیحی فلسطینی) و زبان ارمنی داشته است سنجید و اندازه‌گیری کرد. برای مثال، پس از چیره شدن اشکانیان بر ارمنستان در زمان مهرداد دوم و به سلطنت رسیدن تیگران، زبان ارمنی به حدی تحت تأثیر پارسی قرار گرفت که تا نیمه قرن نوزدهم، خاورشناسان زبان ارمنی را شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی می‌دانستند. این دیدگاه به باوری رایج در عالم خاورشناسی بدل گشته بود تا اینکه هاینریش هوبشمان (Heinrich Hübschmann) زبان‌شناس معروف آلمانی در سال ۱۸۷۷ اثبات کرد که ارمنی شاخه‌ای مستقل از زبان‌های هندواروپایی است. هوبشمان در کتاب مشهور خود *دستور زبان ارمنی* (Armenische

Grammatik) توانست مجموعه‌ی جامعی از این وام‌گیری‌ها ارائه دهد. به همین سبب، بررسی‌های زبانی تا حد بسیاری به روشن شدن عمق تأثیر فرهنگ ایرانی بر فرهنگ ارمنی یاری می‌رساند. بسیاری از واژه‌هایی که از زبان‌های ایرانی وارد زبان ارمنی شده‌اند تا به امروز بدون تغییر آوایی و معنایی و یا با تغییرات بسیار اندک به حیات خود ادامه داده‌اند. از سوی دیگر، تعداد قابل توجهی از واژه‌های پارتی و پهلوی که به دست ما نرسیده و در متون باقی‌مانده از این زبان‌ها ثبت و ضبط نشده‌اند در زبان ارمنی محفوظ مانده‌اند. افزون بر این، باید دانست که این وام‌گیری‌های زبانی محدود به ذخیره لغوی نیست، بلکه بسیاری از پسوندهای اشقاقی، اصطلاحات و نام‌های خاص نیز از زبان پارتی به ارمنی رسیده است. برخی از پژوهشگران غربی بر این باورند که تأثیر زبان پارتی بر ارمنی با تأثیری که انگلیسی از زبان فرانسوی پس از فتح نورمن‌ها پذیرفته، قابل مقایسه است (Lang, ۱۹۸۳).

اشکانیان و سنت‌های ایرانی

درک میزان نفوذ هلنسیسم و تأثیرپذیری اشکانیان از فرهنگی یونانی پیش از هر چیز مستلزم شناخت خود اشکانیان و سنت‌های ایران باستان است. اشکانیان خود آمیزه‌ای از ساکنان بومی ایران و قبایل کوچ‌روی آسیای مرکزی، و پیرو آیین و سنن زرتشتی بودند. سوارکاری، شکار، پوشاک و تیراندازی با کمان در بین اشکانیان همه ریشه در سنت‌های ایران باستان داشته است (Olbrycht ۲۰۰۳). اشکانیان از طریق سرزمین آسیای مرکزی و همچنین سنن کهن خود که با قبایل سکایی در پیوند بود، با فرهنگ و سنن ایرانی پیوستگی داشتند. پیوندهای زبانی و نژادی آنان با دیگر اقوام ایرانی نیز این پیوستگی را تأیید می‌کند. حتی اگر آنان را قومی فرض کنیم که در جستجوی چراگاه، مدام در حال کوچ بوده‌اند، این مسئله نمی‌تواند دلیلی برای انکار آشنایی آنان با فرهنگ و سنن ایرانی قلمداد شود (زرین‌کوب/نادری، ۱۳۹۳: ۵۰).

آموزش اشراف و درباریان نیز که احمد تفضلی در مدخلی از *دانشنامه ایرانیکا* بدان پرداخته است از سنت‌های ایرانی سرچشمه می‌گرفت و شامل نوشتن، تعلیمات دینی، یادگیری فنون خطابه و آداب معاشرت بود. البته هیچ سند متقنی درباب آموزش در دوره اشکانیان به جا نمانده است، ولی بر پایه

شواهد و قراین می‌توان حدس زد که وضعیت آموزش در این دوره شبیه دوره ساسانیان بوده است؛ بدین معنی که آموزش و بهره‌مندی از سواد در این دوره نیز مانند عصر ساسانیان از دایره شاهدگان، اشراف، روحانیان و دبیران فراتر نمی‌رفته و اغلب دهقانان و توده مردم بی‌سواد بوده‌اند. ولی بازرگانان گویا با نوشتن و حساب آشنایی داشته‌اند (۱۸۰-۱۷۹: Tafazzoli ۱۹۹۷).

همان طور که در بخش درآمد این مقاله اشاره شد فهم پای‌بندی اشکانیان به سنت‌های ایرانی منوط به درک اصولی است که باید آن ذیل عنوان «اصول و هنجار پارتی» (Parthian ethos) فهم و شرح کرد. آن‌گونه که نمونه‌های ارد دوم و سورن نشان می‌دهند، اشکانیان تحت تأثیر فرهنگ یونانی بودند، اما در جذب فرهنگ یونانی چارچوب‌ها و محدودیت‌هایی داشتند که هرگز از آن فراتر نمی‌رفتند. تنها افرادی که به اصول و هنجارهای اشکانی وفادار بودند در میان نخبگان و اشراف اشکانی پذیرفته می‌شدند و هرکسی که این اخلاق را رها می‌کرد، در خطر طرد شدن بود. سرنوشت ونونس، که با حمایت رومیان بر تخت سلطنت نشست (حدود ۸-۱۲/۱۱ پس از میلاد)، نمونه روشن و آموزنده‌ای از وجود چنین محدودیت‌هایی است. او توسط پدرش فراتس چهارم به روم فرستاده شد و نزدیک به دو دهه از زندگی خویش در میان رومیان گذراند. بی‌علاقگی ونونس به سوارکاری که از اصول و هنجارهای اشکانی به شمار می‌رفت و گرایش او به آداب و رسوم بیگانه و ترویج آن در دربار و حضور مقامات یونانی در کنار او، به سرعت، محبوبیت و مقبولیت او را از بین برد. سبک زندگی ساده و معاشرت او با اطرافیان خویش در دربار بدعتی شمار می‌رفت؛ زیرا برای مثال، طبق سنت‌های ایرانی از شاه انتظار می‌رفت که ضیافت‌های شام خود را بدون حضور درباریان عادی برگزار کند. ونونس سرانجام به تاوان خودسری‌های خود گرفتار شد و در تلاش برای حفظ تاج و تخت شکست خورد و گریخت. بنابراین، برای اشکانیان اطلاعات از کسی که اصول و هنجارهای پارتی را زیر پا می‌نهاد و در کنش و منش نوکر بیگانگان بود به هیچ روی قابل تحمل نبود (Pollard ۲۰۰۴: ۸۱-۹۰؛ گیرشمن ۱۳۸۵: ۷۹).

باید دانست که اشکانیان نه به دنبال زدودن میراث هخامنشی و آیین زردشتی بودند و نه ستایشگر هلنیسم. ولی متأسفانه اغلب پژوهشگران به پیروی از منابع کهن در نشان دادن تأثیرپذیری اشکانیان

از فرهنگ یونانی راه افراط و تفریط پیموده‌اند. همان طور که در آغاز بحث اشاره شد، فرهنگ اشکانی تلفیقی از عناصر ایرانی و فرهنگ یونانی بود (فرای، ۱۳۸۲: ۳۹۳) و نه چیزی بیشتر یا کمتر.

ایزدان ایرانی

وجود تصاویر ایزدان یونانی مانند زئوس، آپولو، آرتیمس و ... بر روی سکه‌های دوره اشکانی این سؤال را در ذهن ایجاد می‌کند که آیا پرستش خدایان یونانی و تقدیس آنها در دوره اشکانی رواج داشته است یا باید برای این ایزدان منشأ ایرانی، و یا سامی قائل شد؟ زیرا آن‌گونه که بسیاری از پژوهشگران اذعان کرده‌اند، اشکانیان همانند هخامنشیان به پرستش اورمزد، مهر و آناهیتا در مقام اصلی‌ترین ایزدان ادامه دادند. به عنوان مثال، نام آناهید نخستین بار در دوره اشکانیان به چشم می‌خورد. در دوره پارتی آناهید بسیار محبوب بود، از زمان اردشیر دوم، اعتقاد به ناهید در میان این سه ایزد اهمیت بیشتری یافته بود و در زمان اشکانیان هم در درجه اول اهمیت قرار داشت (گیرشمن، ۱۳۴۹: ۳۲۱).

اسم کامل فرشته آب به پهلوی «اردویسور آناهیتا» (ardwisarā Anāhitā) است که در اوستا Arədvī-Sūrā Anāhitā و به زبان ارمنی «آناهیت» (Anahit) گفته شده است. اردوی از «ارد» مشتق شده است که به معنی «بالا برآمدن، منبسط شدن و بالیدن» است (Bartholomae, ۱۹۰۵: p. ۱۲۶). البتّه در اوستا اردوی به نام رودی نیز اشاره می‌کند که بسیار بزرگ است و از کوه البرز به دریای فراخ کرت می‌ریزد. آناهیت نزد ارمنیان نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. پیش از موسس خورناتسی و آگاتانگوس، استرابو، پلینی و پلوتارک نیز به اهمیت و محبوبیت آناهیت در نزد ارمنیان اشاره کرده‌اند. همان طور که گفته شد، به نظر برخی از زبان‌شناسان، آناهیت ارمنی از واژه فارسی باستان آناهیتا به معنی «پاک و نآلوده» اخذ شده است (نک. بالا). ولی عده‌ای دیگر بر این باورند که آناهیت منشأ سامی دارد و از نام آنانیتوا، ایزدبانوی بابلی گرفته شده است. برخی نیز آناهیت را از نام ایزدبانو آماتو مشتق می‌دانند (نوری‌زاده، ۱۳۷۶: ۲۵۹-۲۶۰).

اهوره مزدا نیز واژه‌ای اوستایی است که از دو جزء Ahura به معنی «سرور» و Mazdā به معنی «خرد، حکمت» مشتق شده است. Ahura اسم مذکر از ریشه ah به معنی «بودن» و با واژه ودایی

asura هم‌ریشه است (Bartholomae, ۱۹۰۵: p. ۲۶۰). Mazdā نیز از فرم ریشه‌ای Mazdā- مشتق شده که بازتاب صورت پیش‌ایرانی *mazdāH است و با واژه ودایی medhā هم‌ریشه است. این واژه در ایرانی میانه به صورت‌های Hormazd و Ōhrmazd آمده است (Hübschmann, 1897: pp. 24-۲۵). در زبان ارمنی نیز آرامازد (Aramazd) معادل واژه ایرانی اهوره‌مزدا است. نکته مهم آن‌که آرامازد در میان ارمنیان وام‌واژه‌ای پارسی است و برجسته‌ترین صفات او دلاوری، قدرت و بزرگی است (Russell, ۱۹۸۷: p. ۱۵۷). در ایزدستان ارمنی، آرامازد خالق آسمان و زمین و پدر همه ایزدان از جمله آناهیت، مهر و نانه است و بخشندگی از صفات بارز او به شمار می‌آید (Russell, ۱۹۸۷: pp. ۱۵۸, ۳۷۸) و از این نظر با ویژگی‌های اورمزد در آیین زرتشتی قابل سنجش است.

با این تفاسیل، به دشواری می‌توان پذیرفت که که پرستش ایزدان یونانی و تقدیس آنها در میان اشکانیان رواج داشته است. تنها توجیه مناسب برای وجود تصاویر ایزدان یونانی بر روی سکه‌های اشکانی این است که بپذیریم اشکانیان با نقش کردن مثلاً تصویری شبیه زئوس بر روی سکه‌های خود برای به تصویر کشیدن اهوره مزدا - که در صفات و ویژگی‌ها شبیه زئوس یونانی بوده است - بهره می‌برده‌اند. به بیان دیگر، گرچه صورت این تصاویر با ایزدان یونانی همخوانی دارد، ولی مفهوم و معنای آنها چیزی جز همان ایزدان ایرانی نیست و البته تأثیرپذیری از هنر یونانی نیز مسئله مهمی است که نباید از نظر دور داشت (برای آگاهی درباره تأثیر هنر یونانی بر هنر اشکانی، نک. اعتماد زاده، ۱۳۹۳).

نتیجه‌گیری

نفوذ فرهنگ یونانی در دوره اشکانیان هیچگاه حالت افراطی نداشت و هرگز از «اصول و هنجارهای پارسی» فراتر نرفت. سرنوشت ونونس که تاوان بی‌علاقگی او به هنجارهای اشکانی و افراط در بیگانه‌مآبی بود، خود گواهی بر این ادعاست. برای اشکانیان زیر پا نهادن هنجارهای آنها و گرایش به بیگانگان خط قرمزی بود که بخشوده نمی‌شد. در مورد مسئله زبان نیز باید توجه داشت که با روی کار آمدن سلوکیان، یونانی جای زبان آرامی را که زبان رسمی امپراتوری هخامنشی بود گرفت، ولی در نیمه نخست حکومت اشکانی زبان یونانی جایگاه اولیه خود را از دست داد و تنها در کنار

زبان آرامی توانست به حیات خود ادامه دهد تا سرانجام با روی کار آمدن بلاش اول جای خود را به زبان و الفبای پارسی داد. بر پایه اسناد و مدارک تاریخی گرایش به زبان و ادبیات یونانی تنها در میان اشراف و نخبگان اشکانی رواج داشت و هیچ سندی از نفوذ آن در جامعه و میان توده مردم در دست نیست. تصویر ایزدان یونانی بر روی سکه‌های اشکانی نیز تنها از دیدگاه هنری قابل طرح است، چرا که از نظر دینی این تصاویر گرچه با ایزدان یونانی همخوانی دارند، ولی در اصل برای به تصویر کشیدن ایزدان ایرانی بر این سکه‌ها نقش شده‌اند. بنابراین، اشکانیان چه از نظر سیاست‌های زبانی و چه از دیدگاه ایدئولوژی و دین، نخستین احیاگران ایران‌گرایی پس از دوره سلوکیان بوده‌اند و از این نظر بر ساسانیان تقدم دارند. با این حال، پژوهشگران غربی تحت تأثیر منابع کهن و به پیروی از منابع ساسانی - که خود در پی انکار اشکانیان بودند - سعی در بربر جلوه دادن آنها و گرایش افراطی آنان به فرهنگ یونان کرده‌اند. اشکانیان سنت‌های کوچ‌نشینی و فرهنگ ایرانی را با مؤلفه‌های یونانی آمیختند و در این مسیر هیچگاه راه افراط و تفریط نپیمودند.

فهرست منابع

۱. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۹۲). *تاریخ زبان فارسی*، تهران: سمت؛
۲. اعتمادزاده، رضوان (۱۳۹۳). «بازتاب هلنیسم در سکه‌های اشکانیان»، *تاریخ پژوهی*، شماره ۶۰، صص ۹۳-۱۱۱؛
۳. تفضلی، احمد (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن؛
۴. دیاکونوف، م. م. (۱۳۶۶)، *تاریخ ایران باستان*، ترجمه روحی ارباب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛
۵. رای، ر. نلسون (۱۳۸۲). *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی؛

۶. زرین کوب، روزبه/ نادری، فرشید (۱۳۹۳). «اشکانیان و سنت‌های کهن ایرانی: پای‌بندی یا عدم تقید اشکانیان به سنت‌ها و مواریت فرهنگ ایرانی»، *جستارهای تاریخی*، سال پنجم، شماره دوم، صص ۴۱-۶۳؛
۷. سیاهپوش، سید ابوتراب (۱۳۹۴). «هلنیسم و نقش آن در فرهنگ ایران پیش از اسلام»، *جامعه‌پژوهشی فرهنگی*، سال ششم، شماره اول، صص ۴۷-۷۴؛
۸. صادقی، علی اشرف (۱۳۵۷). *تکوین زبان فارسی*، تهران: دانشگاه آزاد ایران؛
۹. قدرت دیزجی، مهرداد/ ملکی، محمد (۱۳۹۸). «شکل‌گیری سلسله اشکانیان ارمنستان (آرشاکونی)»، *مطالعات ایرانی*، صص ۱۴۹-۱۸۵؛
۱۰. گیرشمن، رمان و دیگران (۱۳۸۵). *ایران باستان (پیشاتاریخ، عیلامیان، هخامنشیان، سلوکیان، پارتیان، ساسانیان)*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات مولی؛
۱۱. گیرشمن، رمان (۱۳۴۹). *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛
۱۲. نوری‌زاده، احمد (۱۳۸۹). «پیوندهای فرهنگی ایرانیان و ارمنیان»، *اطلاعات حکمت و معرفت*، س ۵، شم ۵، صص ۳۵-۳۶؛
۱۳. ولسکی، یوزف (۱۳۸۶). *شاهنشاهی اشکانی*، ترجمه مرتضی ناقب‌فر، تهران: ققنوس؛
۱۴. Asatryan, G. (2013). "Парфянское gōsān [Parthian gōsān]" (Russian with English summary), Сборник статей к 90-летию В. А. Лившица, St. Petersburg, pp. 102-105;
۱۵. Bartholomae, Ch. (1905). *Altiranisches wörterbuch*, Berlin;
۱۶. Bernard, P. (1985). "Les rhytons de Nisa, I. Poétesses grecques", *Journal des savants* 1, pp. 25-118;
۱۷. Hübschmann, H. (1897). *Armenische Grammatik: I. Armenische Etymologie*, Leipzig;
۱۸. Lang, D. M. (1983). "Iran, Armenia and Georgia," *Cambridge History of Iran*, Vol. III, pp. 505-36;
۱۹. Mackenzie, D. N. (1986). *A Concise Pahlavi Dictionary*, London;

۲۰. Olbrycht, M.J. (2003). "Parthia and Nomads of Central Asia. Elements of Steppe Origin in the Social and Military Developments of Arsakid Iran", *Mitteilungen des SFB «Differenz und Integration»* 5: Schneider, I. (ed.), *Militär und Staatlichkeit*, Halle/Saale, pp. 69–109;
۲۱. Olbrycht, M.J. (2011). "Ethnicity of Settlers in the Colonies of Alexander the Great in Iran and Central Asia", *Bulletin of the International Institute of Central Asian Studies* 14, pp. 22–35;
۲۲. Pollard, N. (2007). "Colonial and Cultural Identities in Parthian and Roman Dura-Europos in: Alston", Alston, R./ Lieu, S.N.C. (eds.), *Aspects of the Roman East: Papers in Honour of Professor Fergus Millar FBA*, Macquarie, pp. 81–102;
۲۳. Rostovtzeff, M. (1941). *The Social and Economic History of the Hellenistic World*, Vol. I-III, Oxford;
۲۴. Russel, J. (1987). *Zoroastrianism in Armenia*, Harvard University Press;
۲۵. Schmidt, T.S. (2004). "Barbarians in Plutarch's Political Thought", *The Statesman in Plutarch's work*, Vol. I: *Plutarch's Statesman and his Aftermath: Political, Philosophical, and Literary Aspects*, de Blois, L. et al. (eds.), Leiden, pp. 227–235;
۲۶. Tafazzoli, A. (1997), "Education II. In the Parthian and Sasanian Periods", *Encyclopaedia Iranica* 8, 179–180;
۲۷. Tarn, W. W. (1927). *Hellenistic Civilization*, London;
۲۸. Wiesehöfer, J. (1994). *Die «dunklen Jahrhunderte» der Persis. Untersuchungen zur Geschichte und Kultur von Fārs in frühhellenistischer Zeit (330–140 v. Chr.)*, München;
۲۹. Wolski, J. (1966). "Les Achéménides et les Arsacides: Contribution à l'histoire de la formation des traditions iraniennes", *Syria*, Vol. 43, No. 1/2;
۳۰. Wolski, J. (1989). "L'hellénisme et l'Iran", *Mélanges Pierre Lévêque*, Vol. 2: *Anthropologie et société*, Mactoux, M.-M. / Geny, É. (eds.), Besançon, 439–446.